

جلوه‌هایی از پیر و شیخ و نقش آن در دیوان سنایی

فرزانه دستمرد^۱

چکیده

سنایی یکی از شاعران اندیشمند در ادبیات عرفانی و آثارش از رویکردهای مختلف مورد تحقیق قرار گرفته، اما کمتر بر دیوان اشعارش کنکاش انجام شده است. یکی از عناصر برجسته و پربسامد در عرفان و تصوف و دیوان اشعار سنایی، بحث «پیران و مشایخ» هست که به‌عنوان رهنمایان معنوی، نقش مؤثر و غیرقابل انکاری در تربیت سالکان و مریدان سفر معنوی طریقت دارند و سالکان با استمداد از ارشادات آنان از گردنه‌ها و عقبه‌های سیر باطنی‌های یافته و مسیر پرمخاطره سلوک را به سلامت طی می‌نمایند. این نوشتار درصدد است تا به روشی توصیفی-تحلیلی از رهگذر کشف و تحلیل شواهد شعری، به تبیین دیدگاه این سراینده ادبیات عرفانی در مورد پیران و مشایخ و نقش آن‌ها در سیر و سلوک عرفانی بپردازد و به این نتیجه رسیده است که حضور پیر هدایت‌گر به دو شکل و دوبعدی بودن جلوه‌گر است. گاهی طالب برخورداری از لذات مادی و تنعمات دنیوی بوده و هم نیازمند تنعمات عالم حقیقت در جامه زاهد و صوفی و هدایت‌گری و وارستگی از تعلقات دنیوی بوده است و از همه مهم‌تر، عشق و فنا را در راه رسیدن به وصال الهی به پیران روحانی نسبت می‌دهند که جامع تمامی صفات انسان کامل است.

کلید واژه‌ها:

پیر، شیخ، عرفان، سنایی.

پیشگفتار

عرفان و تصوّف و ورود مباحث آن به ادبیات فارسی، ادبیات را از دربارها و تملّق شاهان و حاکمان دور کرد و به آن تا حدی استقلال بخشید و چاشنی تازه و نمکینی وارد زبان و ادب فارسی کرد به طوری که آرایندگی و زیباسازی کلام تا آن زمان به این حد نرسیده بود. «سنایی با وارد کردن اصطلاحات عرفانی در غزل، به آن رنگ ابهام و ایهام بخشید و با این عمل به غزل فارسی عمق و ژرفا داد و خواننده شعر را قادر ساخت تا از زیرپوسته‌های ظاهری کلمه، نقبی به درون معنی دوم و سوم آن در معنای عرفانی اش بزند و به میزان فهم خویش شعر را تأویل و تفسیر کند و آنچه می‌خواهد از شعر دریابد. در حقیقت با سنایی، غزل فارسی دوشاخه اصلی پیدا کرد؛ یک شاخه که شاخه عاشقانه است و به دست سعدی به کمال می‌رسد و شاخه دیگر که عارفانه است و با سنایی آغاز شده و به دست عطار با سرودن مثنوی‌های متعدد و مولوی با منظومه سترگ مثنوی و سرانجام با شعر حافظ به اوج اعتلای خویش می‌رسد». (اشرف زاده، ۱۳۹۲: ۱۸)

در حقیقت از عصر سنایی به بعد مضامین عرفانی رایج‌ترین مضامین شعر فارسی بوده است و جاذبه طبیعی این‌گونه اندیشه‌ها چنان بوده هرکسی که خواسته چند بیتتی طبع آزمایی کرده است. سنایی غزنوی به عرفان اسلامی عمق و ژرفا بخشید و بین شعر و عرفان پیوندی تنگاتنگ برقرار نمود.

- بیان مسأله

عرفان در لغت به معنای «شناختن، بازشناختن، معرفت، شناختن حق تعالی، معرفت حق به مفهوم عام، وقوف بر دقایق و رموز است» (معین، ۱۳۸۱، ج ۱، ماده عرفان). در اصطلاح «عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که در آن حالت برای انسان این احساس پیش می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق یافته است و این احساس البته حالتی است روحانی و رای وصف‌وحدّ که در طی آن عارف، ذات مطلق را نه به برهان بلکه به ذوق و وجدان درک می‌کند». (زرین کوب، ۱۳۴۴: ۱۰-۱۱) عرفان در لغت به معنای شناخت و شناسایی است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است عارف و دانشی را که مبتنی بر عرفان است معرفت می‌خوانند. (انصاری، ۱۳۷۸: ۹) طریقه‌ای است که برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت، برشهود و اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد و نیل به این شهود نه از طریق استدلال و برهان و

فکر، بلکه از راه تهذیب نفس و قطع علایق و وابستگی از دنیا و امور دنیوی و توجه تام به امور روحانی و معنوی و در رأس همه مبدأ و حقیقت هستی می‌دانند. به قولی دیگر «درواقع عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف‌ناپذیر که در آن برای انسان این احساس پیش می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق یافته است. این احساس البته حالتی است روحانی، ورای وصف و حد، که در طی آن عارف ذات مطلق را نه به برهان، بلکه به ذوق و وجدان درک می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۰)

در باب ورود عرفان به شعر باید گفت «از عصر سنایی {قرن ششم} به بعد مضامین عرفانی رایج‌ترین مضامین شعر فارسی بوده است و جاذبه طبیعی این گونه اندیشه‌ها چنان بوده که هر کس خواسته است چند بیت طبیع آزمایی کرده است حتی اگر کوچک‌ترین اعتقادی به این گونه اندیشه‌ها نداشته باشد. در واقع فرهنگ غالب جامعه، فرهنگ صوفیانه بوده است و در این حال‌وروز فرهنگی هرکسی که نفس بکشد سخنش رایحه‌ای از تصوف دارد آگاه یا ناآگاه. درجه غلظت این پدیده در تاریخ اجتماعی ما، بعد از مغول روزبه‌روز در فزونی است و با آمیختگی ناگزیر مبانی تصوف و تشیع در قرون اخیر، این گونه از تفکر زمینه اصلی فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۲)

از جنبه‌های مهم عرفان و تفکر عرفانی و از باورهای اصلی و بنیادین عرفا، بحث «پیر» است که در مسیر روحانی پریچ‌وخم سلوک، سالک و جوینده حق را همراهی نموده و رهپوی طریقت به کمک بینش عرفانی وی از موانع عبور کرده و به سرمنزل مقصود می‌رسد. در ادبیات صوفیانه از پیر با تعابیر مختلفی چون شیخ تصوف، مرآت، هادی، پیشوا، قطب، صاحب زمان، جام‌جهان‌نما، جام جم، آئینه گیتی نما، تریاق بزرگ، اکسیر اعظم و... یاد شده است که همگی گویای شوکت و والایی منزلت پیر است.

پیر از اصطلاحات کلیدی ادبیات عرفانی است که در لغت به معنای «انسان سالخورده، شیخ، شیخه، سالخورده، کلان‌سال، مسن، معمر، مشیخه (دهار)، مقابل جوان» (دهخدا، ۱۳۴۱-۱۳۴۲، ج ۴، ذیل واژه پیر) و «سپیدموی» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵، ۸۸) هست و در اصطلاح به معنای «مراد، مرشد، شیخ، دلیل، پیشوا، امام، آن که خود راهنماست و مرشد و راهنما ندارد. دستگیر، قطب، پیر طریقت، مقابل مرید و سالک، پیشوای طریقه صوفیه، امام و پیشوای صوفیان و شیخ تصوف» است (همان). «به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی‌مدد او به حق واصل نمی‌شود و در تصوف، قطب دایره امکان و متصدی تربیت و تهذیب سالک و اتصال او به حق است. از این رو، دستور او بی‌چون و چرا در هر باب مطاع و متبع است» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۸۸) او «مرشد و قطب است و

گاه به معنی رند خراباتی است و گاه عقل را گویند» (سجادی، ۱۳۷۰: ۲۱۶) و گاهی نیز از آن با عنوان دلیل راه، مرشد، رهنما و مراد یاد می‌شود. «کسی که مرید با همراهی و هدایت او مراحل سلوک را طی می‌کند تا به مقصد و مقصود برسد» (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۱۶)

سراسر آثار عارفانه سنایی و از جمله دیوان اشعار وی، سیمای درخشان پیران و مشایخ به‌عنوان راهنمایان طریقت جلوه‌گر است و همواره در تمامی مراحل سلوک به راهنمایی سالک می‌پردازند. این مشایخ انسان‌هایی هستند که با تهذیب نفس و انقطاع از عالم مُلک و پرهیز از ریاستیزی در راستای رسیدن به حقیقت و وصال به مطلوب (دیدار حق) وجود خود را همچون آینه‌ای تجلی‌گاه حقیقت نموده که تمامی اسماء و صفات حق را می‌توان در وجود آنان مشاهده نمود.

- پیشینه تحقیق

با اعتنا به جایگاه پیران و مشایخ در ادبیات صوفیانه و عارفانه و نقش آنان در عرصه سیر و سلوک و وجود شاعران صاحب‌نام در این باب، پژوهش‌های فراوانی در قالب کتاب و مقاله صورت پذیرفته که احصاء و برشمردن تمامی آن‌ها در حیطه این رساله نمی‌گنجد اما برخی از این پژوهش‌ها به این تحقیق نزدیک‌ترند مانند:

۱. «بررسی و اهمیت جایگاه ولی و ولایت در آثار سنایی» پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان اثر مرضیه سرشناس به راهنمایی سید علی اصغر میرباقری فرد و سیده مریم روضاتیان که در سال ۱۳۹۰ نوشته شده است. نگارنده ضمن اشارات به زندگی‌نامه حکیم سنایی و شعر او به شرح سیر و سلوک از منظر قرآن و حدیث و آراء گوناگون متصوفه پرداخته سپس جایگاه ولی و ولایت را در شعر سنایی متأثر از مبانی قرآن، حدیث و آراء متصوفه مورد تحلیل قرار داده است.

۲. «پیر در حدیقه، منطق الطیر و مثنوی» از اوژده طاهر، نشریه پیک نور علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۲ تابستان ۱۳۸۹: در این مقاله نویسنده ضمن ارائه کلیاتی درباره انسان کامل و دیدگاه عرفا راجع به آن به‌طور کلی برشمردن تشابهات، تفاوت‌ها و نظریات مختلف سه شاعر برجسته عرفان اسلامی در این باب پرداخته و شایان ذکر است که از شواهد شعری در سه کتاب مذکور اندک استفاده نموده است.

۳. سیمای پیر در ادب عرفانی فارسی» اثر سید حسین نصر به ترجمه حسین حیدری، نشریه نامه فارسی سال هفتم، شماره ۲، ۱۳۸۱: نویسنده نقش پیر و مرشد روحانی را در فراهم نمودن زمینه تولد معنوی و تحویل احوال سالکان عرصه حقیقت را مورد بررسی قرار داده است.

شایان ذکر است که بر اساس تحقیقات نگارنده، تاکنون تحقیقات مشابهی در زمینه نظرات و دیدگاه‌های عرفانی و ادبی این شاعر بزرگ، سنایی، در زمینه تبیین پیر و شیخ در دیوان آن‌ها صورت

نگرفته و این پژوهش نوآورانه به حساب می‌آید.

- فضای اجتماعی و فرهنگی پیرامون سنایی

سنایی در غزنین - شهری که به زیبایی در شعر شاعران آن دوره و کتب تاریخی جلوه دارد متولد می‌شود. در «دستگاه حکومتی آن دوره طبقات مختلف وجود داشته‌اند. صاحب منصبان، وزرا و دبیران و قاضیان و عالمان دین. در شهر عالمان واعظی هم بوده‌اند... عرفا و درویشان هم در این شهر بوده‌اند که اهل پاکبازی و صداقت بوده چنان که درویش‌نمایی نیز در این شهر زیست داشته‌اند که از عرفان و تصوّف تنها ظاهر آن را گرفته و هرزه‌گری می‌کردند. به علاوه شاعران مداحی که به ستایش اشتغال داشتند...» (د. بروین، ۱۳۷۸: ۱۶۱)

شهر دیگری که در سنایی تأثیر و تأثراتی ویژه به وجود آورده است شهر بلخ است. شهری که دانشمندان، شاعران و نویسندگان اولیه و بزرگ را چون مادری مهربان، وفادار و هشیار در خود پرورانده و گرامی داشته است. «بلخ هم که از شهرهای بزرگ خراسان بود در آن ایام روی سنایی را در خود دیده است. این شهر هنگام ورود سنایی در تسلط سلطان سنجر قرار داشت و در بعد فرهنگی از غزنین هم مهم‌تر بود. شهری ظاهرآ مذهبی بود و عنوان قبه الاسلام، اهمیت دینی این شهر را نشان می‌دهد.» (همان، ۱۶۱)

از شهرهای مهم دیگر پیرامون و محیط سنایی و نقطه عطف اندیشه‌هایش، سرخس است و بنیاد اندیشه‌های عرفانی او در آن جا شکل می‌گیرد. در همان شهر است که با صوفی مشهور آن دوره و آن شهر، «محمد بن منصور سرخسی» آشنا می‌شود و مدت زیادی هم با اقامت در آن شهر و مرآده و مفاوضه با آن بزرگ مکتب تصوّف، کسب فیض و فضل می‌کند.

از شهرهای دیگر - که بر سنایی و اندیشه و زبانش تأثیر گذار بوده است - هرات و نیشابور است. «در دوره سنایی شخصیتی برجسته در عرفان چون خواجه عبدالله انصاری با اندیشه و قلم آهنگین و شیوایش ظهور کرده و مجلس وعظ و محفل عرفانش زبانزد بوده و سنایی به آن دو شهر هم سفرهایی داشته است. ظهور عرفای بزرگ و دانشمندانی چون همجویری و قشیری و غزالی در شعر و اندیشه سنایی بازتاب گسترده ای دارد.» (د. بروین، ۱۳۷۸: ۱۸۰)

شاید به جرأت بتوان گفت یکی دیگر از موارد مهم در تغییرات اندیشه و فضای زبان و بیان سنایی، تأثیر و تأثراتی است که از فضای سیاسی و فرهنگی حاکم بر خراسان آن و قبل از آن دوره نشأت گرفته باشد. دوره‌هایی که زرین کوب به نقل از «سنی ملوک الارض» اصفهانی، آشفتگی دو قرن دوم و سوم در خراسان را توصیف می‌کند که «در طی این دو قرن پر حادثه، خراسان لااقل چهل امیر عرب را در توالی حوادث تحمل کرد. تختگاه این امیران غالباً بین مرو، بلخ، هرات،

طوس، جرجان و نیشابور تغییر می‌یافت...» (زرین کوب، ۳۳۵: ۱۳۸۳) صفا می‌نویسد: «پس از مرگ ملک‌شاه به سال ۴۸۵ دوباره جنگ برافروخته گردید و حدود پانزده سال طول کشید و در این مدت خراسان دچار اغتشاش و اضطراب بود... بسیاری از علما و دانشمندان، مورد تحقیر این ملعبه‌های غلامبارگان بودند... اختلافات شدید مذهبی که گاه منجر به خونریزی‌های وحشتناک می‌شد... جدال بین شیعه و سنی هم ادامه داشت... تصوف رونق بسزایی یافته بود هر چند که انحرافات در آنها هم به وجود آمده بود...» (صفا، ج ۲، ۱۳۴۷: ۱۴)

در چنین اوضاع سیاسی و اجتماعی، شاعری اندرزگو، شریعت مدار و متمایل به صوفیه با همه ابتکارات ادبی و نوآوری‌ها، پا به عرصه فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی نهاد.

- بحث و بررسی

یکی از عناصر بنیادین در لابه‌لای سروده‌های آنان و از جمله سنایی غزنوی، بحث «پیران و مشایخ» و نقش غیرقابل‌انکار آنها در دستگیری مریدان راه سلوک و رهپویان جاده پرفراز و نشیب حقیقت و نیل به فنا فی‌الله می‌باشد. «دیوان سنایی شامل قصاید، غزلیات، ترکیبات، قطعات و رباعیات اوست که تعداد ابیات آن روی هم رفته چهارده هزار بیت می‌باشد» (فتوحی و محمدخانی، ۱۳۸۵: ۳۴) که پر است از معارف و حقایق عرفانی و حکمی، اندیشه‌های دینی، زهد، وعظ و تمثیلات تعلیمی که با بیانی شیوا و استوار ادا شده است. (صفا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۵۶۶)

با مرور در دیوان سنایی می‌توان دریافت که «سنایی سه شخصیت متفاوت دارد: ۱. سنایی مداح و هجاگوی (قطب تاریخ وجود او). ۲. سنایی واعظ و ناقد اجتماعی (مدار خاکستری وجود او). ۳. سنایی قلندر و عاشق (قطب روشن وجود او)». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۵) شیخ صاحب‌دل غزنه «در قصایدش توانست تجارب روحی عارفان و زاهدان قرن‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم را که به صورت منثور در کتاب‌هایی از نوع الموع سراج، قوت القلوب ابوطالب مکی و رساله قشیریه بود و حتی در احیاء علوم‌الدین غزالی عرضه شده بود وارد مجموعه‌ای از ساختارهای سنتی و تجربه شده شعر فارسی کند و چامه «زهد و مثل» را به وجود آورد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۴) «غزلیات او دو دسته‌اند: غزل‌های قلندری که محصول دوره دوم زندگانی حکیم سنایی است. همان دوره‌ای که با سخن عبرت آمیز دیوانه لای‌خوار شروع می‌شود که از می، فسق، بی‌اعتنایی به ظاهر سخن می‌گوید و در آن قلندران به جای رفتن به مسجد و کعبه، به کلیسا و می‌خانه و بت‌خانه می‌رفتند و غزل‌های غیر قلندری مربوط به دوره اول زندگانی اوست که بیانگر عشق‌های دست‌یافتنی دوره غزنویان است». (فتوحی و محمدخانی، ۱۳۸۵: ۷۴)

شاعر مذکور در دیوان خویش، بویژه در غزلیات و قصاید با بیان حکایات و گاه در قالب ابیات

منفرد به شیوه نمادین به مؤلفه پیران و مشایخ، اهمیت و ضرورت حضور آن‌ها در کنار سالکان نوظهور عرصه سلوک توجه داشته است.

- پیر و شیخ در دیوان سنایی غزنوی

- گاهی پیر در معنای سالخورده است و در قالب ابیات زیر از سروده‌های‌شان به معنای لغوی واژه «پیر» نظر دارند یعنی مسن و سالخورده، فرتوت و در برابر جوان و کودک. سنایی چنین می‌سراید:

ای جمع مسلمانان پیران و جوانان در شهر شما کس را خود مزد نباید

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۱۰۶، بیت ۳)

بین باری که هر ساعت ازین پیروزه گون خیمه چه بازی‌ها برون آرد همی این پیر خوش سیما

(همان، قصیده ۱۹، بیت ۲۲ ص ۵۳)

ذات عشق ازلی را چون می‌آمد گهرش چون شود پیر تو آن روز جوان‌تر شمرش

(همان، قصیده ۱۵۲، بیت ۱)

شاید بر جان او لرزان شود هر شیخ و شاب کآسمان هرگز نیارد بر زمین چون او کریم

(همان، ترکیب ۲۲، بند ۵، بیت ۹ ص ۷۵۲)

اما پیر بیش‌تر نمود عرفانی دارد. سنایی در ضمن اشعار خود، پیر را دانای قبض و بسط سالکان، آزاده و وارسته از تعلقات دنیوی، سرمست از عشق الهی و راست‌گو معرفی می‌نماید:

پیر داند قبض و بسط عاشقان لیکن چه سود تربت ما موضع بیلست جای پیر نیست

(سنایی غزنوی، قصیده ۴۶، بیت ۱۵)

۲- گاهی باواژه‌هایی ترکیب می‌شود که وسعت واژه‌گزینی و تسلط سنایی را بر زبان فارسی

و عربی و اصطلاحات عرفانی به اوج می‌رساند و ترکیباتی عالی از پیر می‌سازد:

بی‌جمال خوب لاف یوسف مصری مزن بی‌فراق و درد یاد پیرکنعانی مکن

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، غزل ۳۱۴، بیت ۳)

فراق محبوب و درد عشق وی را لازمه درک مقام پیرکنعانی می‌داند. ویژگی‌های بارزی که یادآور شخصیت یعقوب کنعان (ع) است.

جایی سنایی او را بر مرکب عبادت درمانده می‌بیند که در حال دعا و مناجات می‌باشد:

بسا پیر مناجاتی که بر مرکب فرو ماند بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۶۱، بیت ۱۰)

سنایی برای معرفی پیر خراباتی از اصطلاح «رند خراباتی» بهره می‌گیرد و او را در مقابل پیر مناجاتی قرار می‌دهد و از مخاطب می‌خواهد مذهب رندان خراباتی را در پیش بگیرد و از آن غافل نباشد. او چنین می‌گوید:

بسا پیر مناجاتی که بر مرکب فرو ماند بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۶۱، بیت ۱۰)
پس غافلی از مذهب رندان خرابات این عیب تمامست چو تو خیره سری را
(همان، قصیده ۱۳، بیت ۳)

گاه پیر را با واژه قلندر پیوند زده و اصطلاح پیر قلندری را به کار می‌گیرد. سنایی، این پیر را در قالب ابیات زیر چنین توصیف می‌نماید:

در کوی ما که مسکن خوبان سعتریست از باقیات مردان پیری قلندریست
پیری که از مقام منیت تنش جداست پیری که از بقای بقیت دلش بریست
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۴۳)

پیر طریقت را انسان کامل و اصلی می‌داند که تنها رضای حق را در نظر دارد. همه هستی‌اش عشق حق است. عاشق محض اوست و مطیع و فرمانبردار محبوب حقیقی:

از کشی و چالاکی پیران طریقت را صد غاشیه از عشقت بر دوش نهادستی
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، غزل ۳۷۶، بیت ۷)

گاهی نیز از رهگذر خطاب وصف مرقع پوش، با کنایه پیر مرقع پوشیده را اراده می‌کند و چنین او را مورد نکوهش و انتقاد قرار می‌دهد:

ای مرقع پوش بی‌معنی که گویی عاشقم لال شو زین لاف و قفلی بر زبان لال زن
(همان، غزل ۲۹۴، بیت ۵)

از دیگر تعابیر سنایی در خصوص پیر، پیر منافق است. تنها واژه با بار معنایی منفی که پیر به وسیله آن مورد توصیف قرار گرفته است کلمه منافق است که شاعر برای اظهار ریاکاری و در معرض نقد قرار دادن چنین پیرانی از آن بهره گرفته است. منافق در اصطلاح عرفانی «کسی است که

نسبت به دنیا حریص باشد و از روی ریا بخشش کند». (سجادی، ۱۳۷۰: ۷۴۵) پیرمنافق شاعر، عارف ریاکار و ظاهر نمای خانقاهی و صوفی است که او را شایسته این مقام نمی‌داند:

پیش کان پیرمنافق بانگ قامت در دهد غارت عقل و دل و جان را هلا آواز ده
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۶۳، بیت ۸)

یاران موافق را شربت ده و پرپر ده پیران منافق را ضربت زن و دمدم زن
(همان، قصیده ۲۱۴، بیت ۱۲)

- پیر و سالک در دیوان سنایی غزنوی

در همه مکاتب عرفانی بر لزوم راهنما و مرشد تأکید شده است. «عرفای اسلام نیز سلوک را بدون راهنمایی مرشدی آگاه خطرناک می‌دانند به دو دلیل:

۱. سلوک عرفانی یک سیر درونی و معنوی است از این رو تعیین قوانین و تشخیص آسیب‌های آن جز با نظارت یک مرشد آگاه امکان ندارد.

۲. بنا به اقرار بزرگان عشق و عرفان، سلوک عرفانی نیز همانند راه اندیشه و استدلال و قوانین منطقی، اندیشه را از خطا باز می‌دارد و در سلوک عرفانی نیز عواملی وجود دارد که می‌تواند تکیه‌گاه سالک بوده و مرجع و ملاک او در تشخیص خطا و صواب حالات و تجارب او باشند که یکی از آن‌ها پیر و مرشد می‌باشد. از این رو بر سالک لازم است که تجارب و حالات خویش را با مرشد آگاه در میان گذارد تا از روند سلوک خود اطمینان حاصل نماید». (یثربی، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶)

- خطر راه سلوک و ضرورت راهبر

به اعتقاد شاعر عارف، سنایی، سلوک و طریقت عرفانی راهی صعب و دشوار است. راهی که همراه و یاور سالک، نفس و تمایلات نفسانی مقصد آن ناپیدا، توشه او رنج و عذاب و مرکب وی اندوه و محنت است. بنابراین با وجود چنین شرایطی است که گام نهادن در این مسیر را بی‌رفیق و رهبر و بی‌مدد سید و ولی زمانه توصیه نمی‌کند:

راه دشوارست همه خصم و منزل ناپدید توشه رنجست و ملامت مرکب اندوه و محن
اندوین ره گر بمانی بی‌رفیق و راهبر دست خدمت در رکاب سید ایام زن
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۱۶، ابیات ۵-۶)

- پیر و تهذیب نفس

در باب اهمیت وجود پیر عارف، سنایی لازمه‌ی رهایی نفس از بند تعلقات را بندگی رندان خرابات

می‌داند. رهروان تا بندهوار و با جان و دل در خدمت پیرخراباتی نباشند و به مدد او نفس را تهذیب نمایند شایستگی دستیابی به کمال و وصول به حقیقت ناب معنوی را نخواهند داشت:

از بند علایق نشود نفس تو آزاد تا بنده رندان خرابات نگردی...
تا خدمت رندان نگزینی به دل و جان شایسته سکان سماوات نگردی
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۸۰، ابیات ۲-۴)

- شیخ و مفاهیم هم معنی

شیخ و پیر، گاه باعنوان ساقی، رهبر، زاهد و صوفی و زاهد دردیوان سنایی مطرح می‌شوند و تنوع هنرمندانه‌ای می‌آفریند. شاعر غزنوی گاه این واژه را در معانی فراتر از معنی لغوی به کار می‌برد. مراد از شیخ در دیوان او؛ عالم دینی، شخصیت والای صوفی و مرشد اهل خانقاه می‌باشد و مفهوم واژه نیز از این معنی نمی‌گذرد. در واقع، وی شخصیتی است که عرفان را در سطح صوفیانه و خانقاهی تجربه نموده و درکی از عرفان قلندری ندارد به گونه‌ای که شاعر گاه ضمن تعابیری چون شیخک و بنده خرگاه خرابات بودن شیخ به مقام صوفیانه وی اشاره می‌کند و برای وی چندان ارج و ارزشی قائل نیست:

گر صومعه شیخ خبر یابد ازین حرف حقا که شود بنده خرگاه خرابات
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۸، بیت ۴)
بارکی چند نیز شـیخک را دیده‌ام من به کنج‌ها برکم
(همان، قصیده ۱۷۶، بیت ۶۳)

سنایی، گاه در اشعارش ساقی را به عنوان عارف و پیروسلوک مورد خطاب قرار می‌دهد و از وی، می‌فیوضات و تجلیات حق را طلب می‌نماید تا با نشان دادن آن به سالک، او را لبریز از اسرار معنوی و سرمست و بی‌خود از دنیا و همه تعلقات آن کند:

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را ساعتی آرام ده این عمر بی‌آرام را
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، غزل ۱۱، بیت ۱)

گاه پیر رند است. این کلمه را در همنشینی با واژه خرابات به صورت «رندخرابات» به کار گرفته و بدین‌شکل بار معنایی عرفانی آن را دوچندان نموده است و بر عدم دل‌بستگی پیر و فنای صفات بشری در وجود روحانی عارف تأکید می‌نماید و بی‌خبری و غفلت سالک از مسلک رندان

خرابات را عیبی فاحش برای او می‌بیند و این‌گونه از سالک می‌خواهد پیرو رند خراباتی باشد و قدم در طریقت وی نهد:

پس غافلی از مذهب رندان خرابات این عیب تمامست چو تو خیره سری را
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۱۳، بیت ۳)

شاعر ضمن اشاره به صفت بارز ترک تعلقات او، دستیابی به آن را در سایه رهبری و تعالیم وی می‌بیند:

از بند علایق نشود نفس تو آزاد تا بنده رندان خرابات نگردی
(همان، قصیده ۲۸۰، بیت ۲)

براین‌اساس، به سبب منزلت و قداست مقام مراد، شاعر معتقد است که تقابل مرید با مراد در راه عشق و معرفت، خامی و تردامنی است:

سخت خامی باشد و تردامنی در راه عشق گر مریدی با مراد خود شود زور آزمای
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۷۰، بیت ۱۴)

از نظر وی، مراد چنان اهمیت و نقشی در سلوک و طی طریقت دارد که می‌گوید سالک و مرید بدون وجود مراد، همواره در محنت اجتهاد خواهد ماند و از دستیابی به مراتب والای عرفان ناتوان است:

ایا مانده بی‌موجب هر مرادی همه ساله در محنت اجتهادی
(همان، قصیده ۲۷۸، بیت ۱)

- ابعاد ظاهری شخصیت پیران و مشایخ در دیوان سنایی

رفتارهایی نظیر زنار بستن، خرقه‌چاک کردن، خرقه‌انداختن و خرقه‌سوزی، مرقع‌پوشیدن طیلسان‌پوشی، دستارافکنی و... که ضمن بیان ویژگی‌های ظاهری پیران و مشایخ زمان شاعر، نوع پوشش آنان را نشان می‌دهد. پوشش آن‌ها به حدی اهمیت دارد که مشایخ سلف در این باب گفته‌اند «اول عبادت جامه مناسب است» (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۳). اما برخی از این رفتارها گرچه در ظاهر خلاف عرف و منش پیران خانقاهی است اما مفهوم نمادین آن‌ها بیانگر تلاش پیر در راستای ایجاد رابطه عمیق با معبود هستی و مجاهدت وی برای رسیدن به وصال محبوب می‌باشد. در این قسمت از پژوهش به بررسی و تحلیل برخی از این رفتارهای پیر در دیوان سنایی و عطار خواهیم پرداخت.

- خرقه پوشی پیر

از واژگان پربسامد در دیوان این شاعر اهل عرفان که با واژه «پیر» پیوندی عمیق دارد واژه‌های خرقه و مرقعه می‌باشد. «خرقه از خرق و خرق به معنای پاره کردن است و خرقه پاره و قطعه‌ای از جامه است که اهل فقر پوشند و سوراخ داشته باشد» (مونسی سرخه و همکاران، ۱۳۸۹: ۷) یا «تکه‌ای از پارچه، پاره لباس، جامه‌ای که از تکه‌های گوناگون دوخته شده را گویند» (عمید، ۱۳۸۹، ذیل واژه خرقه). بدین معنا که «صاحب خرقه باید که رشته تعلق از جمیع علایق پاره کند و لباس نام، ناموس، زینت و رعنائی را منخرق سازد تا او را پوشیدن خرقه زیبد» (مونسی سرخه و همکاران، ۱۳۸۹: ۷).

سنایی شاعری عارف و اهل دل است و حتی در اشعارش نیز ظواهر را ملاک و معیار عارفان نمی‌داند. وی معتقد است که خرقه داشتن و هوشیاری ممکن نیست چرا که صوفیان در حال وجد و بی‌خبری خرقه می‌پوشند. بنابراین، وی ضمن اشاره به خرقه پوشان ریاکار، با ذکر تعبیر خرقه دل، توجه به دل و باطن بی‌خود عارف را توصیه می‌کند:

خرقه و حالت به هشیاری محال و مخرقه‌ست	چون زخود بی‌خود شدی در خرقه دل حال کن
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۲۲۱، بیت ۱۶)	
خرقه پوشان مزور سیرت سالوس و زرق	خویشتن را سخره قیماز و قیصر کرده‌اند
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۸۲، بیت ۱۰)	
خرقه پوشان گشته‌اند ازبهر زرق و مخرقه	دین فروشان گشته‌اند از آرزوی جاه و مال
(همان، قصیده ۱۵۹، بیت ۳)	

- خرقه افکنی و خرقه دری پیر

«خرقه افکندن علامت تسلیم و قبول و ترک ریب و ریاست» (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۰) و خرقه دریدن «علامت وجد و حال است» (همان). بنابراین سنایی گاه به وجد و حال خویش به عنوان پیرخانقاه اشاره می‌نماید و به خرقه دری زاهدان مسجدنشین اشاره می‌کند و مقام خود را برتر از خانقاه و صوفی می‌داند:

ما فوطه و فوطه پوش دیدیم	تسبیح مرا بیگان شنیدیم
بر مسند زاهدان گذشتیم	در عالم عالم‌ان دویدیم
هم ساکن خانقاه بودیم	هم خرقه صوفیان دریدیم
	(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، غزل ۲۶۳، ابیات ۱-۳)

- ویژگی‌های معنوی پیر در دیوان سنایی غزنوی

سنایی غزنوی علاوه بر اعتنا به ویژگی‌ها و صفات ظاهری پیروروحانی و عارف کامل، از بیان ویژگی‌ها و منش اخلاقی او غافل نبوده‌اند و فضایل بسیاری نظیر ریاستیزی و تظاهرگریزی، هدایت‌گری، بی‌اعتنایی به خوشنامی، پاکبازی و جانفشانی، پرهیز از منبت و غرور، گذشتن از تمام تعلقات مادی و نفسانی در راه وصال حضرت دوست، محرم اسرار الهی شدن و جلوه‌ای از نور حق شدن و... را برای پیروروحانی برمی‌شمارند که به تحلیل و واکاوی این فضایل و خصایل خواهیم پرداخت.

- یاری‌گری و هدایت‌گری پیروروحانی

شاعر عارف، سنایی، یکی از ویژگی‌ها و مسئولیت‌های عارف و پیروروحانی را آگاه نمودن رهروان از موانع و صعوبت راه و هشیار کردن آنان دانسته، زیرا راه پرپیچ‌وخم طریقت، راهی بوالعجب و شگفت‌انگیز است که گذر از سخت‌ترین وادی‌ها و به تعبیر شاعر؛ دهن اژدها، از لوازم سلوک و منازل ابتدایی آن است:

راهیست بلعجب که درو چون قدم زنی کمتر منازلش دهن اژدها شود
بی چون و بی چگونه رهی کاندرو قدم گاهی زمین تیره و گاهی سما شود
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۱۰۰، ابیات ۳ - ۴)

- پیر؛ رئیس و پیشوای اهل دل

از جمله صفات پیروروحانی و انسان مکمل در ادبیات عرفانی سنایی غزنوی که به آن اشاره شده، توانمندی و قدرت او در امر ریاست اهل دل می‌باشد. انسان کامل که راهنمایی و هدایت سالکان را عهده‌دار است باید مزین به عالی‌ترین و برجسته‌ترین سجایای شخصیتی باشد زیرا اینانند که به عنوان مردان ره و طبیبان روحانی، لوای هدایت گم‌گشتگان تیه حیرت را بردوش و داروی دردهای نفسانی آدمی را در دست دارند و همواره پایگاه این‌گونه انسان‌ها در جهان هستی، آن اندازه رفیع و والاست که گردش افلاک و حیات کائنات وابسته وجود ایشان است (ذوقی و مؤذنی، ۱۳۹۱). پیر-حقیقی کسی است که صفات نفسانی وی فانی گشته، به مرتبه کمال دست یافته، و در ذات و صفات روحانی خویش در جهان بی‌همتاست. در نظر عارف غزنه، این پیر و مرشد، پادشاه جهان و مالک زمین و زمان است:

او را ز پس پرده اغیار دوم نیست زان مثل ندارد که شهنشاه جهانست

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۳۷، بیت ۲)

نشان آن بود بر وجود حقیقت که نام وی از نیستی بی نشان شد

کسی کو چنین شد که من وصف کردم یقین دان که او پادشاه جهان شد

(همان، قصیده ۷۴، ابیات ۲ - ۳)

وی گاه از شخصیت ناب عرفانی پیامبر(ص) یاد می‌کند و ایشان را در قلمرو کفر و ایمان با تعابیر دارالملک و پادشاه خدای آباد می‌خواند:

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا نیست دارالملک جز رخسار و زلف مصطفی

(همان، قصیده ۱۴، بیت ۱)

در خدای آباد یابی امر و نهی دین و کفر و احمد مرسل خدای آباد را بس پادشا

(همان، قصیده ۱۸، ۸)

- انسان کامل

انسان کامل دارای شخصیتی است که از وجوه مختلف گفتار، رفتار، اعمال و دانش کامل و تام است. شوریده غزنه در دیوان خویش، مهترکائات را که هدایت بشریت به سوی حضرت حق و رهبری وصال رهروان شریعت را به مبدأ وجود عهده دار است جامع تمام فضایل و مناقب معرفی کرده و بر این باور است که تمام خصال نیک انسانی در وجود پیامبر ظهور و نمود یافته است. شاعر جمال، فضل و رفتار نبی اکرم (ص) را به عنوان یک انسان کامل می‌ستاید و روی، رأی و کلام ایشان را در زیبایی و کمال نور مبین، جبل‌المتین، مقتدای اهل طریقت و نیز جهان صدق می‌خواند که امت اسلام همه فرمانبردار و مطیع او هستند:

خال تو بس با کمال و فضل تو بس با جمال روی تو نور مبین و رای تو جبل‌المتین

(سنایی غزنوی، قصیده ۲۴۱، بیت ۳)

ای مقتدای اهل طریقت کلام تو ای تو جهان صدق و جهانی غلام تو

(همان، قصیده ۲۴۸، بیت ۱)

مرد باید که چو بوالقاسم باشد به عمل ورنه عالم تهی از کرده بوسفیان نیست

(همان، قصیده ۵۰، بیت ۲۵)

- تأثیرگذاری پیر بر سالک

ویژگی دیگر پیر، تأثیرگذاری او بر سالک است که با توجه به ساری و جاری بودن فیض حق بر پیر، وی نیز نسبت به بندگان، صاحب چنین حقی است و آنان را از اسرار الهی مستفیض می‌گرداند. درواقع، شاعر نه تنها سالکان، بلکه همه پدیده‌ها و جهان را متأثر از انوار روحانی عارف واصل می‌بیند. با تکیه بر این ویژگی و اعتقاد به کامل بودن شخصیت عرفانی پیامبر(ص)، روشنایی صبح و سیاهی شام را از تابش رخسار و سایه زلفین ایشان می‌داند که دو جهان به جمال و انوار وجود او خرم و منور گشته است:

تابش رخسار تست آن را که می‌خوانی صباح
سایه زلفین تست آنجا که می‌گویی مسا
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۱۴، بیت ۱۲)
این جهان رخسار او دارد از آن دلبر شدست
و آن جهان انوار او دارد از آن خرم بود
(همان، قصیده ۹۶، بیت ۲)

- تجلی حقیقت بر دل پیر

سنایی درک حقیقت و وصول به اسرار الهی و تجلیات حق را یکی از صفات معنوی پیران و کارکشتگان عرصه سلوک عنوان نموده، زیرا قلب عارف جایگاه تجلی انوار و الطاف حق و وجودش واسطه تسری فیض حق بر بندگان است. وی ضمن تعابیر پرورده اسرار بودن ذات پیر و عیان شدن سر حقیقت بر او به این ویژگی اشاره می‌نماید و بر این باور است که به سبب تجلی انوار الهی، وی می‌تواند صفات بشری خویش را فنا نماید و مرگ را وصال حق ببیند:

کسی را که سر حقیقت عیان شد
مجاز صفات وی از وی نهان شد
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۷۴، بیت ۱)
آن ذات که پرورده اسرار بود
از مرگ نیندیشد و هشیار بود
تیمار همی خوری که در خاک شوم
در خاک یکی شود که در نار بود
(همان، رباعی ۲۱۶، بیت ۱)

- فانی فی الله و باقی بالله بودن پیر

«انسان خود و بندگی خویش را در برابر حق نیست انگارد و ناملايمات و تمنیات خویش را به چیزی نشمارد. همه جهان و جهانیان را در قبال حق موجود نپندارد» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۵۲۵). و «بقا که نتیجه چنین فنایی است همان «به حق پیوستن» (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۷۶) و «پایندگی است

در محضر حق» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۵۲۵).

شاعر غزنه، وصال به محبوب راستین را حاصل جان‌وتن باختن در راه او می‌داند زیرا در نظر وی، فنای نفس و تعلقات، به عنوان اساس و منزل اول سلوک عاشقانه، سبب درک مقصود حقیقی است:

بر بساط عاشقی از روی اخلاص و یقین چون بیازی جان و تن مقصود آنگه حاصلست
 زینهار از روی غفلت این سخن بازی میدان زان که سر در باختن در عشق اول منزلست
 (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، غزل ۴۰، ابیات ۲ - ۳)

مرگ اختیاری، به معنای نابودی نیست بلکه حیات حقیقی است زیرا با این نوع مرگ، همه افعال و صفات مذموم بنده فانی گشته و انسان از تمام منیت‌ها و خودیت‌ها می‌میرد. در این صورت، بعد روحانی و معنوی انسان تقویت گشته و به اوصاف الهی متخلق می‌گردد و این‌گونه به معرفت حق نائل گشته و با گذشتن از هستی خود، در وجود خدا فانی می‌گردد و این یعنی حیات ابدی:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش ازما
 (سنایی غزنوی، ۱۳۸۸، قصیده ۱۹، بیت ۱۴)
 زان پیش که نوبت به سر آید تو در آن کوش تا مرده زنده شوی ای زنده مرده
 (همان، قصیده ۲۶۰، بیت ۷)
 چو عیسی گر همی خواهی که مانی زنده جاویدان ز احیائت بساز اموات و از اموات احیا کن
 (همان، قصیده ۲۱۸، بیت ۱۲)

بنابراین در راستای وصول به مقامات والای عرفانی هر چیزی جز عشق، خرافات به حساب می‌آید و بر این باور است که زاد ره فنا و نیستی همان باده نابی است که در خرافات باید نشان آن را گرفت که با نوشیدن آن، خرافاتی به عالم بی‌خودی و گم‌گشتگی فرو رفته و جز حضرت‌حق در دو عالم را بازیچه قلمداد کرده است.

- نتیجه‌گیری:

یکی از عناصر بنیادین عرفان عملی و اجزای لاینفک سیروسلوک، ضرورت حضور معنوی پیر کارگشته یا انسان‌کامل و عارف در جوار سالکان و رهپویان وصال است تا این نوسفران به قدر ظرفیت وجودی خویش در عرصه طریقت در راستای رسیدن به کعبه مقصود از رهنمون‌ها و ارشادات آنان بهره گیرند. رد پای این پیران‌روحانی و مشایخ صاحب‌کرامت در تمام دلنوشته‌های

نویسندگان و سروده‌های شاعران عارف مسلک دیده شده و حضور آنان در دیوان سنایی غزنوی چشمگیر و مشهود می‌باشد.

سنایی بر ضرورت پیرگزینی رهپوی حقیقت و وجوب تبعیت سالک از شیخ یا پیر تأکید نموده‌اند زیرا به مانند بیشتر فرقه‌های تصوف و عرفان، سیرسلوک را راهی پرخطر، دشوار و با ظرایف و دقایق بسیاری دانند.

کاوش در دیوان این شاعر، از پیر هدایت‌گر سالکان جاده حقیقت به دو شکل کاملاً متفاوت حکایت می‌کند که به نظر می‌رسد از دویعدی بودن طبیعت انسان پرده برمی‌دارد. طبیعتی که هم طالب برخورداری از لذات مادی و تنعمات دنیوی چون اهل عشق‌بازی و هم پیالۀ دردی‌نوشان است. گرچه به ظاهر مایه رسوایی و بدنامی می‌باشد اما در باطن انسانی وارسته بوده و هم نیازمند تنعمات عالم حقیقت است. به تعبیری دیگر، هم وسوسه‌های شیطانی و جسمانی در آن نهفته است و هم دغدغه‌های روحانی چون جامۀ زاهد و صوفی خرقه‌پوش دارد. سنایی غزنوی فضایل بسیاری نظیر هدایت‌گری، پاکبازی و گذشتن از تمام تعلقات مادی و نفسانی در راه وصال حضرت دوست و جلوه‌ای از نور حق شدن و... را برای پیرروحانی می‌داند. مطالعه اشعار دیوان این شاعر عارف مسلک، حاکی از کنش‌ها و رفتارهایی چون خرقه‌انداختن و خرقه‌سوزی است که به پیران طریقت نسبت داده شده و اغلب مفهوم نمادین آن‌ها بیانگر تلاش پیر در راستای ایجاد رابطه عمیق با معبود هستی و مجاهدت وی برای رسیدن به وصال محبوب می‌باشد.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- اشرف زاده ر، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطارنیشابوری، تهران، اساطیر: ۴۰۰ صفحه.
- ۳- -----، (۱۳۹۲)، آب آتش فروز (گزیده حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه)، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات جامی: ۲۰۸ صفحه.
- ۴- انصاری ع، (۱۳۸۹)، مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری (دو جلدی)، به تصحیح: محمد سرور مولایی، چاپ سوم، تهران، توس: ۸۴۶ صفحه.
- ۵- باخرزی ا ب ی، (۱۳۸۳)، اوراد الاحباب و فصوص الاداب، به کوشش: ایرج افشار، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران: ۳۹۸ صفحه.
- ۶- دهخدا ع ا، (۱۳۴۱-۱۳۴۲)، لغت نامه، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ناشر دیجیتالی: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان: مجموعه ۳۴ جلدی، هر جلد ۱۶۰ صفحه.
- ۷- رجایی بخارایی ا ع، (۱۳۷۵)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ هشتم، تهران. انتشارات علمی: ۷۲۴ صفحه.
- ۸- زرین کوب ع، (۱۳۴۴)، ارزش میراث صوفیه، تهران، انتشارات آریا: ۲۷۰ صفحه.
- ۹- -----، (۱۳۷۹)، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیر کبیر: ۴۴۶ صفحه.
- ۱۰- سجادی ج، (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران: ۶۷۱ صفحه.
- ۱۱- -----، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دهم، تهران، طهوری: ۸۱۴ صفحه.
- ۱۲- سنایی غزنوی م، (۱۳۶۲)، دیوان سنایی غزنوی با مقدمه و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، چاپخانه احمدی: ۱۴۰۴ صفحه.
- ۱۳- شفیعی کدکنی م ر، (۱۳۷۲)، تازیانه‌های سلوک؛ نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، چاپ اول، تهران، آگاه: ۵۴۴ صفحه.
- ۱۴- -----، (۱۳۷۸)، زبور فارسی، تهران، چاپ نقش جهان، صحافی هما: ۳۶۴ صفحه.
- ۱۵- -----، (۱۳۹۲)، قلندریه در تاریخ؛ دگردیسی‌های یک ایدئولوژی، تهران، انتشارات سخن: ۵۴۷ صفحه.
- ۱۶- صفا ذ، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوسی: ۱۱۲۸ صفحه.
- ۱۷- عمید ح، (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید با ویراستاری عزیزالله علیزاده، چاپ اول، تهران، میلاد نور: ۱۰۸۸ صفحه.
- ۱۸- کزازی م ج، (۱۳۸۸)، از گونه‌ای دیگر؛ جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران، چاپ سوم، تهران، مرکز: ۳۲۶ صفحه.
- ۱۹- معین م، (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی (دوره ۲ جلدی)، تهران، ادنا، کتاب راه نو: ۲۱۴۸ صفحه.

Archive of SID

- ۲۰- یثربی ی، (۱۳۸۱)، آب طربناک (تحلیل موضوعی دیوان حافظ)، تهران، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه: ۶۴۰ صفحه.
- ۲۱- ذوقی س، مؤذنی ع م، (۱۳۹۱)، انسان کامل در عرفان مولانا و تطبیق نظریه او با ابن عربی، فصلنامه علمی- پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان: صص ۱۲۷-۱۳۸.
- ۲۲- کزازی م، (۱۳۹۲)، پیر در دیوان حافظ و شعر شاعران کرد، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هفتم، ش ۳۶: ۱۱۵-۱۴۰.
- ۲۳- فدوی ط، (۱۳۹۲)، مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار، فصلنامه علمی- پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی، دوره پنجم، پیاپی ۱۷، ش ۲: ۸۵-۱۰۲.
- ۲۴- فرخزاد م م، اکبرالایی ن، (۱۳۹۲)، بررسی سیمای پیر در ادبیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی، فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های اعتقادی- کلامی، سال سوم، ش ۹: ۱۴۳-۱۵۹.
- ۲۵- فنایی اشکوری م، (۱۳۸۹)، فلسفه عرفان نظری، فصلنامه اسراء، سال سوم، پیاپی پنجم، ش ۱: صص ۶۳-۸۳.
- ۲۶- -----، (۱۳۹۲)، عرفان در ایران؛ جایگاه عرفان و تصوف و تعلیم و ترویج آن در ایران معاصر، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره سیزدهم، پیاپی ۴۶، ش ۱: صص ۴۷-۶۸.
- ۲۷- قلی‌زاده ح، خوش‌سلیقه م، (۱۳۸۹)، باده و می و تعبیر آن در شعر عرفانی، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ششم، ش ۲۳: ۱۴۷-۱۸۴.
- ۲۸- قوامی ب، (۱۳۸۹)، شاعر و شعر قلندری، فصلنامه تخصصی زبان و ادب فارسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال اول، ش سوم: ۱۴۳-۱۶۲.
- ۲۹- قهرمانی فرد ط، (۱۳۸۴)، خضر و جاودانگی در ادبیات، مجله نشر دانش زمستان، ش ۱۱۱: صص ۴-۱۲.
- ۳۰- مونسان م، (۱۳۸۹)، نظریه انسان کامل در مکتب ابن عربی و مولوی، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، ش ۴: ۱۵۹-۱۸۵.
- ۳۱- مونس‌سرخه م، طالب‌پور ف، گودرزی م، (۱۳۸۹)، نوع لباس و نمادهای رنگ در عرفان اسلامی، نشریه هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی، دوره دوم، ش ۴۴: ۵-۱۴.